کد خبر: ۴۵۶۸۳۷
چهارشنبه ۱ تیر ۱۴۰۱ ۶:۱۵

یادداشتی از مهرداد صدرنفیسی؛

علفزار؛ فیلمی که در علفزار قد کشیده

علفزار فیلمی است که در علفزار قد کشیده. فیلمی که لایه ای پنهان اما پرتلاطم از جامعه ی قدرت و رانت را به نمایش می گذارد.

به گزارش خبر، مهرداد صدر نفیسی در یادداشت ارسالی با موضوع "علفزار؛ فیلمی که در علفزار قد کشیده" به پایگاه خبری گزارش خبر آورده است؛
فیلم علفزار را برای دومین بار به تماشا نشستم. فیلمی که اگر نمی‌دانستم کارگردانش فیلم اولی است؛ حقیقتا می پنداشتم با کارگردان و نویسنده ای بس کارکشته طرف هستم.
فیلم علفزار روایتِ قدیمی؛ اما همیشه جذابِ تقابل عدل و ظلم را حکایت می کند. تقابلی که این بار نویسنده سوژه ی جسورانه ی خویش را بس پرتلاطم اما توآمان جذاب نوشته است.
فیلم دارای سه قصه است. یکی اصلی است و دوتای دیگر چون بازویی توانمند بر ضرب آهنگ فیلم می افزایند.

قصه اول فیلم با وارد شدن تنشی پر التهاب بر کاراکتر بازپرس داستان آغاز می شود. قصه ای که تا انتهای فیلم با کاراکتر بازپرس پیش می آید و کاملا زیرِ جلد داستان فرو می رود؛ و در یک سوم انتهایی فیلم در نقطه ای از قصه با سوژه ی اصلی گره می خورد و هر دو بدنه ای واحد را برای به انتها رسیدن فیلم پدید می آورند.
بازپرس کاراکتری است که به دلیل بی توجهی یکی از مامورانش، که بانی کشته شدن پسری ۶ ساله است، درگیر مخاطرات شغلی خود شده است. چرا که او به عنوان پازپرس حکم تعقیب داده و حالا پس از گذشت آن اتفاق به شدت تحت فشار مقامات قرار گرفته است.
در این حین پرونده ای به ارجاع داده می شود که متعلق به خانواده یکی از منتصبات حکومتی است. پرونده ای که خانواده ی این فرد منتصب، به دلیل حفظ آبرو و جایگاه شغلی او، نظر به اعلام مختومه شدن آن را دارند. اما در این بین عروس خانواده که همسرش در جریان پرونده آسیب دیده و در کما است؛ و از طرفی خود او مورد دست درازی قرار گرفته شجاعانه پای شکایت و احقاقِ حق خویش ایستاده است.
از طرفی دیگر دادستان بازپرسِ مشوش قصه را در تنگنا قرار می دهد که باید با روند از پیش اتخاذ شده ی پرونده همکاری کند و رآی به مختومه شدن آن دهد. چرا که اگر با او و رانت حکومتی اش همکاری نکند، انتقالی او به تهران را منتفی؛ و او را به دلیل پرونده ی مرگ کودک ۶ ساله تحویل حفاظت می دهد.
از آنجایی که فیلم از ابتدا کباده ی احیای عدالت می کشد و بر رانت حکومتی می تازد، فیلم مملو از سکانس هایی است که در آن ترازوی عدالت در قاب دوربین جا گرفته است. هر جا که چهره ی بازپرس در شرایط بحرانی برای راستی آزمایی نشان داده می شود ترازوی عدالت در گوشه ای از تصویر به چشم می آید. اینچنین استفاده ی هوشمندانه از المان های کوچک اما کارساز، ذهن مخاطب را برای عدالت خواهی آماده می کند.
کارگردان آنچنان دغدغه مند برای احیای عدلِ علی پیش می رود که در سکانسی عروس خانواده را در تنگنای چهره ی بازپرسِ در منگنه قرار گرفته و مادرشوهرِ ریا کار او قرار می دهد.

فیلم بیشتر حول کاراکترهای عروس خانواده و بازپرس می گردد. کاراکترهایی که نماد شجاعت هستند و پشت پا می زنند به هر رفاهی که در صورت سکوت و همراهی با ظالم در انتظار آنان است. این دو کاراکتر یک تنه بار عدالت خواهی را در داستان فیلم شجاعانه به دوش می کشند. کاراکتر عروس خانواده آنچنان دچار تألمات روحی است که هر آن دست خود و پسرکش را می شوید.
شستنی وسواس گونه که ناشی از دست درازی به اوست و هر لحظه او می پندارد این پلشتی به راحتی از او پاک نمی شود.
نویسنده به گونه ای به سوژه ی اصلی فیلم پرداخته است که گویی برای حل تمام مشکلات، چه کوچک و چه بزرگ، راهی به جز سواستفاده از قدرت نیست. حال باید به این مهم توجه کرد که این نوع پرداخت به سوژه در داستان فیلم بسیار کارآمد است و متوجه می شویم فرد منتصبِ دولتی به هر یک از افراد خانواده خویش وعده هایی داده است که از قضا به طریق قانونی و عادلانه امکان پذیر نیست.
به همین دلیل شخصیت های داماد و حتی برادر عروسِ درد کشیده ی خانواده با وعده های او تطمیع شده؛ و شرف خود را بر سر پول قمار می‌کنند.
با گذشت فیلم به آرامی در می یابیم علاوه بر عروس خانواده دیگر زن های خانواده، خواهر عروس و دختر خانواده مورد تعرض قرار گرفته اند. حال آن که هر کدام از آن ها با این مصیبت وارده به روش های گوناگونی مواجه می شوند. عروس خانواده شجاعانه در پی شکایت است و خواهرش بنا به دلایل پشت پرده سیاه خود، با موضوع به راحتی کنار می آید و در آخر دختر خانواده سودای غیرت و مردانگی از شوهر خویش دارد اما اعتراضش خوشایند بزرگان خانواده نیست.
در انتهای قصه ی سوژه اصلی داستان، کاراکتر عروس خانواده زمانی که می خواهد شکایت خویش را در محضر بازپرس ثبت کند، چندین جمله تکان دهنده می گوید که شاید بتوان فحوای آنان را این چنین نوشت:
اگر من از شکایت بگذرم، تکلیف پسرم که تمام دست درازی ها را دیده چیست؟
این جمله ای است که شاید هر یک از آن شرف فروشان با آن‌مواجه شود، شاید سنگِ دلش بلرزد!

کارگردان تیزبینانه نمی گذارد لحظه ای ریتم فیلم کند شود و هر جا که ضرب آهنگ فیلم افت می‌کند، از صدای فریاد در راه روها و یا صدای آژیر پلیس در خلال فیلم استفاده می‌کند.
شخصیت بازپرس قصه چنان مدبرانه و دلسوزانه عمل می‌کند که در خلال قصه ی سوم فیلم برای آینده دخترک به دروغ مصلحتی دست می آویزد.
سوژه سوم فیلم، داستان دخترکی ۱۰ ساله را روایت می کند که ولدالزنا است و مادر معتادش برای گرفتن شناسنامه ی قانونی او از هیچ تلاشی دریغ نمی کند. دخترکی که پدرش هرگونه وجود او را منکر بوده و حالا مادر دخترک او را مجبور کرده که همکاری کند. از ابتدای قصه چنین بر می آید که پدر دخترک نسبت به او بی تفاوت و بی مسئولیت بوده است و این چیزی است که مخاطب توآمان با آن پیش می آید.

اما در دقایق پایانی فیلم، زمانی که سرنوشت هر یک از کاراکتر ها با خروج از مجتمع قضایی مشخص می شود، پدر دخترک در فروشگاه در حال خرید است و رمزی که برای کارت پول می‌خواند عدد ۷۱۱۷ است. ۱۷ عددی است که یادآور روز تولد دخترک در اردیبشهت ماه ۱۳۸۸ است. گویی پدر، دختر ۱۰ ساله ی خود را دوست میداشته است اما احتمالا از ترس مسئولیت پذیری زیر بار پدر بودن خویش نمی رفته است.
در آخر باید دستمریزاد گفت به کاظم دانشی که اینچنین جسورانه فیلم اول خویش را بر پرده نقره ای تابانده است.